

#### گرامیداشت زرویی در قند و نمک

شب شعر طنز قند و نمک در هفتاد و هشتمین برنامه‌اش یاد ابوالفضل زرویی نصرآباد را گرامی می‌دارد. هنرآتلاین این خبر را منتشر کرده و نوشته این مراسم امروز ساعت ۱۸ توسط سعید بیابانکی در فرهنگسرای فردوس اجرا می‌شود و جمعی از نویسندگان، شاعران و دوستداران شعر و ادب نیز مهمان مراسم هستند. قرار است اسماعیل امینی خاطراتی درباره زنده‌یاد زرویی روایت کند و شرحی بر اشعار این طنزپرداز شیرین سخن داشته باشد. ناصر فیض، شهرام شکبیا، صابر قدیمی، شروین سلیمانی، رضا احسان پور، روح... احمدی، مهدی استاد احمد، فرامرز ریحان صفت، عبد... مقدمی، علیرضا لیش و سعید طلائی در این مراسم به یاد زرویی شعر خواهند خواند.

محفل ادبی قند و نمک با هدف اعتلای شعر طنز، فراهم کردن فرصتی برای ارائه سروده‌های طنزآمیز شاعران جوان، شناسایی، جذب و پرورش ادبی و خلافت جوانان هنرمند در مسیر ارتقای دانش و همچنین ایجاد شور و هیجان و فراهم کردن يك روز به یاد ماندنی و شاد برای شهروندان برگزار می‌شود.

#### تجلیل از رحماندوست با حضور فلان فلان شده‌ها!

اولین روز از بیست و یکمین دوره جشنواره بین‌المللی قصه‌گویی صبح دیروز در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برگزار شد و طی آن در مراسمی از مصطفی رحماندوست که پدر معنوی این جشنواره و به نوعی بنیانگذار آن به‌شمار می‌رود، تجلیل شد. نمی‌دانیم در این مراسم خبرنگاری برخورد خاصی با رحماندوست داشته یا اتفاق ویژه‌ای رخ داده یا نه، اما رحماندوست در بخشی از اظهاراتش خبرنگاران را با صفت عجیبی خطاب کرد و بعد از اشاره به سابقه برگزاری جشنواره قصه‌گویی، گفت: امروزه برخی از خبرنگارهای فلان فلان شده وقتی می‌خواهند مصاحبه کنند سوال می‌کنند که چرا وضعیت قصه‌گویی مانند سابق نیست و رواج ندارد؟ در واقع می‌خواهند حرف در دهان بگذارند.

گویا بی‌مهری به خبرنگاران دارد مرسوم می‌شود و در دنیای اهل ادب و قلم هم باید منتظر شنیدن عبارات درشت بود. کسی نمی‌داند مصطفی رحماندوست چرا این چنین به خبرنگاران خشم گرفته، اما گزارش‌های رسیده از این مراسم حکایت از آن دارد که شاعر شعر معروف «صد دانه یاقوت» از رونمایی ایده تازه‌اش با عنوان قصه‌گویی تعاملی در جشنواره سال جاری در قالب کارگاه خبر داده است.

#### درآمد میلیون دلاری از نقد ترامپ

نویسنده کتاب آتش و خشم که به ارتباطات و مناسبات رئیس‌جمهور آمریکا در کاخ سفید اختصاص دارد، با درآمد ۱۳ میلیون دلار به جمع ده نویسنده پردرآمد سال ۲۰۱۸ میلادی راه یافت. این خبر را ایسنا به نقل از فوربس منتشر کرده و نوشته است مایکل ولف سال گذشته در مصاحبه‌ای گفته بود: روزی يك بار رو به آسمان به خداوند می‌گویم برای ترامپ از تو متشکرم؛ بلکه او واقعا باید از رئیس‌جمهور آمریکا متشکر باشد چون بدون حضور او نمی‌توانست به درآمد ۱۳ میلیون دلاری در سال ۲۰۱۸ دست یابد و برای اولین‌بار به جمع ده نویسنده پردرآمد سال بپیوندد.

پس از این‌که بخش‌هایی از کتاب افشاگر «آتش و خشم» در ابتدای سال در نشریه گاردین منتشر شد، وکیل ترامپ به سرعت نامه‌ای به نویسنده و ناشر کتاب نوشت و مدعی شد این کتاب شامل اطلاعات افترآمیز و توهین‌آمیز است و حتی خود ترامپ نیز در صفحه توئیتر خود به «مایکل وولف» حمله و او را يك بازنده کامل توصیف کرد که برای فروش کتاب خسته‌کننده و خلاف واقع خود داستان‌هایی را سر هم کرده است.

با این وجود، هنری هولت ناشر کتاب حتی تاریخ انتشار آن را جلو انداخت و کتاب آتش و خشم در ماه ژانویه سال جاری میلادی منتشر شد و به موفقیت بزرگی دست یافت؛ این کتاب تنها در سه هفته نخست انتشار ۱/۷ میلیون نسخه چاپی، الکترونیکی و صوتی فروخت.



فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران



**خدمت به پارسی با عربی**  
این را هم اضافه کنیم تا پیش از ترجمه‌ای که موحد از فصوص‌الحکم همراه با تحلیل منتشر کرد، عموم عربی‌دان‌ها معتقد بودند خواندن متون کهن عربی با ترجمه فارسی کاری بیهوده است و هر کس بخواهد اینها را بخواند، باید عربی بیاموزد؛ این ترجمه موحد، این باور را کاملاً مخدوش کرد

فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران



**آقای اوپک، خادم ادبیات**  
می‌دانیم که موحد، دکترای حقوق دارد و سال‌ها در شرکت ملی نفت ایران کار و تحقیق کرده اما عجیب‌ترین سمت اجرایی ثبت‌شده در کارنامه او، معاونت اجرایی سازمان جهانی اوپک بوده است



**خروج از اتوکشیدگی آکادمی**  
استاد مثل باقی شوؤنات زندگی و کارشان در ظاهر یک فرد دانشگاهی نیز ساختارشکن بوده است؛ عکس‌هایی از او در ۹۵ سالگی موجود است که کفش کتانی به پا دارد و نیز عکس‌هایی با عبابی به‌دوش

#### مهر بربرطیان به کودکان

اهالی موسیقی مهرشان را تقدیم کودکان کرده‌اند. این روزها که همخوانی همایون شجریان با يك نوجوان کم‌توان ذهنی در فضای مجازی دست به دست می‌شود، در نخستین اجرای بربرطیان چالشی به نام دعوت کودکان کار به کنسرت‌ها مطرح شده است. این خبر را فارس منتشر کرده و نوشته که این گروه به سرپرستی

فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران

**چند نکته درباره کارنامه شگفت‌انگیز محمدعلی موحد، پژوهشگر ۹۵ ساله‌ای که هنوز مثل جوانی کار می‌کند**

ح. همیشه از خودم پرسیده‌ام آدم اگر محمدعلی موحد باشد دیگر چه می‌خواهد؟ و پس از این به این فکر کرده‌ام که خود حضرت استاد با چنین پرسشی نزد خود چگونه تعیین تکلیف کرده است. به عبارت دیگر اگر او خود چنین پرسشی را مطرح کند، چه پاسخی از ضمیر خود دریافت خواهد کرد؟ به نظر می‌رسد گمانه‌زنی در رابطه با پاسخ استاد، کار دشواری نباشد؛ اگر برای ما منتهای میراث گرانسنگ فرهنگی در خلال کارنامه‌اوست که معنا می‌شود و چنین آرزویی را در سر می‌پروریم، برای موحد مطلقاً چنین گزاره مطلق، مسلط نبوده است که اگر بود، با چند تالیف و ترجمه اولیه که او را بر سر زبان‌ها انداخت، بارش را می‌بست و به کسوت استادی‌اش می‌باهات می‌کرد و در ۹۴ سالگی مثل پژوهشگران جوان از مثنوی مولانا فیش برنمی‌داشت برای تصحیح بزرگش. اما او هیچ‌گاه در ۷۰ سال کار تحقیقاتی و پژوهشی‌اش، احساس نکرد دیگر کافی است و این رشک برانگیز است. این، شگفت‌انگیز است. حالا را نگاه نکنید که بالاخره بعد از ۹۰ سالگی، قدر استاد را می‌دانند و لب به ستایشش گشوده‌اند؛ او سال‌ها در سایه کار کرد و عنوانی که به در سایگی او می‌توان داد جز ایشان و فداکاری چه می‌تواند باشد؟ یادم هست روزی بهروز ثروتیان، نظامی‌پژوه در بستر بیماری به من گفت شعرت را بنویس و دور ویر کار تحقیق نچرخ. او آن روز در صورت يك جوان ادبیات‌دوست، خم پیشانی پیرمردی را رصد می‌کرد که خودش بود. می‌گفت برای خودت کار خلاقه بکن، تحقیق جز ایشان در حق دیگران نیست. مجموعه‌ای که چند سال پیش، از شعرهای محمدعلی موحد در آمد من را یاد حرف ثروتیان انداخت؛ پیرومرد پس از عمری ایشان آمده بود متواضعانه بگوید دستی هم به نوشتن شعر داشته است. ای به فدای خم پیشانی شما. شمایی که امروز عصر به دانشگاه تهران می‌روید تا در چندمین بزرگداشتی که برایتان تدارك دیده‌اند، شرکت کنید. دیروز هم نوشتیم که صد بار هم در چنین آیین‌هایی بزرگتان بدارند کم است. به همین بهانه در این گزارش، به حفره‌هایی از کارنامه شگفتتان سرک کشیده و با برخی حفره‌هایش احوال‌پرسی کرده‌ایم؛ کارنامه‌تان که سخت می‌شود باور کرد برای «يك» زندگی است، برای فقط «يك» عمر است و جسارت نباشد، حتی نمی‌شود باور کرد کار «يك» آدم است. کار شما فرانسائی است. مگر می‌شود در همه این حوزه‌هایی که شما ذهن فرسوده‌اید، چنین وارد شد و سربلند بیرون آمد؟ حالا هم، پایان این کارنامه باز است؛ کسی چه می‌داند شمایی که تا همین سال گذشته کتاب منتشر کرده‌اید، حالا لابد در خانه‌تان آرام و قرار ندارید و مثل يك دانشجوی جوان ادبیات، فیش‌های کتاب‌تازه‌تان را برمی‌دارید.

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

حالا شمایی که این تیتیر را می‌خوانید لطفا نگاه عاقل‌اندر سفیه نکنید به ما. الان

که برای خودمان اهل فضلی هستیم [خیر سرمان]، نوجوانی‌مان را می‌گوییم! شما هم لطفا دست پیش نگیرید و نگویید از همان نطفگی می‌دانستید اینها دو نفرند. اصلاً تقصیر خود جلال‌الدین محمد بلخی بود که اسم رفیقش را گذاشت روی مهم‌ترین کتابش یعنی «دیوان شمس» و ما هم فکر کردیم شمس، همان مولانا ست. دروغ چرا؟ اعتراف کنید شما هم ابتدا و پیش از این‌که شیفته ادبیات شوید، مثل ما فکر می‌کردید. اعتراف کنید و ما را در این برزخی که صادقانه و جسورانه [!] برای خود ساخته‌ایم تنها نگذارید.

به هر حال می‌توان حدس زد که عموم مردم تا مدت‌ها همین گمان تقویت‌شده را مسلط می‌پنداشتند و فکر می‌کردند شمس، نام شاعرانه مولانا ست. البته که امروز کمتر کسی است که این‌طور فکر کند. اما آیا می‌دانید چطور شد که این اشتباه عمومی رخت برپست؟ بیراه نیست اگر بگوییم محمدعلی موحد بود که عموم را از این سهل‌انگاری رها نید. او آن قدر بر تصحیح انتقادی و کار پژوهشی بر آثار شمس تاکید کرد که قدر و منزلت مرد بزرگ خوی را به او بازگرداند. همچنین او بود که با وجود منکرانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر که خوی را به عنوان محل دفن شمس انکار می‌کردند، طی تحقیقاتی ثابت کرد همین مقبره کنونی در این شهر، مقبره شمس است.

**۹**  
موحد تاکنون شش بار در قالب کتاب به شمس پرداخته و اگر اینها را به سه کتابی که از مولانا تصحیح و منتشر کرده علاوه کنید، می‌شود ۹ کتاب. خب، حالا حق می‌دهید در معرفی استاد، ابتدا بنویسند مولوی و شمس پژوه؟

حالا حق می‌دهید در معرفی استاد، ابتدا بنویسند مولوی و شمس پژوه؟

**آقای موحد چطور نیم قرن رابطه‌ای آرام با يك ناشر داشتید؟**

بین نویسنده‌های ایرانی کمتر کسی را می‌توان سراغ کرد که طی بازتزیفی حرفه‌ای از رابطه ناشر و مولف، توانسته باشد سال‌ها با آرامش و به دور از حاشیه با يك دفتر انتشاراتی همکاری کند. به نویسنده‌های خارجی نگاه نکنید؛ آنجا روالی حرفه‌ای مبنی بر این برقرار است که ناشران برخی نویسنده‌ها را به نوعی استخدام می‌کنند و آنان سال‌ها مثل يك کارمند برای آن دفتر انتشاراتی می‌نویسند، اما در کشور ما که چنین روالی برقرار نیست، قابل ستایش است که محمدعلی موحد توانسته نیم قرن کتاب‌هایش را با انتشارات خوارزمی منتشر کند و این‌گونه دوگانه هویت برند نزد ناشر/مولف را برای ما معنا کند.

فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران

حسین بهروزی‌نیا در نخستین اجرای رسمی خود میزبان تعدادی از کودکان کار بود و سرپرست گروه موسیقی «آواز ارغوان» هم در این کنسرت هنرمندان موسیقی را به چالش «دعوت کودکان کار به کنسرت‌ها» فراخوانده است. کمیل هدایت‌زاده مددکار و سرپرست گروه موسیقی آواز ارغوان که مجموعه‌ای متشکل از کودکان کار

فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران

**چند نکته درباره کارنامه شگفت‌انگیز محمدعلی موحد، پژوهشگر ۹۵ ساله‌ای که هنوز مثل جوانی کار می‌کند**

ح. همیشه از خودم پرسیده‌ام آدم اگر محمدعلی موحد باشد دیگر چه می‌خواهد؟ و پس از این به این فکر کرده‌ام که خود حضرت استاد با چنین پرسشی نزد خود چگونه تعیین تکلیف کرده است. به عبارت دیگر اگر او خود چنین پرسشی را مطرح کند، چه پاسخی از ضمیر خود دریافت خواهد کرد؟ به نظر می‌رسد گمانه‌زنی در رابطه با پاسخ استاد، کار دشواری نباشد؛ اگر برای ما منتهای میراث گرانسنگ فرهنگی در خلال کارنامه‌اوست که معنا می‌شود و چنین آرزویی را در سر می‌پروریم، برای موحد مطلقاً چنین گزاره مطلق، مسلط نبوده است که اگر بود، با چند تالیف و ترجمه اولیه که او را بر سر زبان‌ها انداخت، بارش را می‌بست و به کسوت استادی‌اش می‌باهات می‌کرد و در ۹۴ سالگی مثل پژوهشگران جوان از مثنوی مولانا فیش برنمی‌داشت برای تصحیح بزرگش. اما او هیچ‌گاه در ۷۰ سال کار تحقیقاتی و پژوهشی‌اش، احساس نکرد دیگر کافی است و این رشک برانگیز است. این، شگفت‌انگیز است. حالا را نگاه نکنید که بالاخره بعد از ۹۰ سالگی، قدر استاد را می‌دانند و لب به ستایشش گشوده‌اند؛ او سال‌ها در سایه کار کرد و عنوانی که به در سایگی او می‌توان داد جز ایشان و فداکاری چه می‌تواند باشد؟ یادم هست روزی بهروز ثروتیان، نظامی‌پژوه در بستر بیماری به من گفت شعرت را بنویس و دور ویر کار تحقیق نچرخ. او آن روز در صورت يك جوان ادبیات‌دوست، خم پیشانی پیرمردی را رصد می‌کرد که خودش بود. می‌گفت برای خودت کار خلاقه بکن، تحقیق جز ایشان در حق دیگران نیست. مجموعه‌ای که چند سال پیش، از شعرهای محمدعلی موحد در آمد من را یاد حرف ثروتیان انداخت؛ پیرومرد پس از عمری ایشان آمده بود متواضعانه بگوید دستی هم به نوشتن شعر داشته است. ای به فدای خم پیشانی شما. شمایی که امروز عصر به دانشگاه تهران می‌روید تا در چندمین بزرگداشتی که برایتان تدارك دیده‌اند، شرکت کنید. دیروز هم نوشتیم که صد بار هم در چنین آیین‌هایی بزرگتان بدارند کم است. به همین بهانه در این گزارش، به حفره‌هایی از کارنامه شگفتتان سرک کشیده و با برخی حفره‌هایش احوال‌پرسی کرده‌ایم؛ کارنامه‌تان که سخت می‌شود باور کرد برای «يك» زندگی است، برای فقط «يك» عمر است و جسارت نباشد، حتی نمی‌شود باور کرد کار «يك» آدم است. کار شما فرانسائی است. مگر می‌شود در همه این حوزه‌هایی که شما ذهن فرسوده‌اید، چنین وارد شد و سربلند بیرون آمد؟ حالا هم، پایان این کارنامه باز است؛ کسی چه می‌داند شمایی که تا همین سال گذشته کتاب منتشر کرده‌اید، حالا لابد در خانه‌تان آرام و قرار ندارید و مثل يك دانشجوی جوان ادبیات، فیش‌های کتاب‌تازه‌تان را برمی‌دارید.

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

حالا شمایی که این تیتیر را می‌خوانید لطفا نگاه عاقل‌اندر سفیه نکنید به ما. الان

که برای خودمان اهل فضلی هستیم [خیر سرمان]، نوجوانی‌مان را می‌گوییم! شما هم لطفا دست پیش نگیرید و نگویید از همان نطفگی می‌دانستید اینها دو نفرند. اصلاً تقصیر خود جلال‌الدین محمد بلخی بود که اسم رفیقش را گذاشت روی مهم‌ترین کتابش یعنی «دیوان شمس» و ما هم فکر کردیم شمس، همان مولانا ست. دروغ چرا؟ اعتراف کنید شما هم ابتدا و پیش از این‌که شیفته ادبیات شوید، مثل ما فکر می‌کردید. اعتراف کنید و ما را در این برزخی که صادقانه و جسورانه [!] برای خود ساخته‌ایم تنها نگذارید.

به هر حال می‌توان حدس زد که عموم مردم تا مدت‌ها همین گمان تقویت‌شده را مسلط می‌پنداشتند و فکر می‌کردند شمس، نام شاعرانه مولانا ست. البته که امروز کمتر کسی است که این‌طور فکر کند. اما آیا می‌دانید چطور شد که این اشتباه عمومی رخت برپست؟ بیراه نیست اگر بگوییم محمدعلی موحد بود که عموم را از این سهل‌انگاری رها نید. او آن قدر بر تصحیح انتقادی و کار پژوهشی بر آثار شمس تاکید کرد که قدر و منزلت مرد بزرگ خوی را به او بازگرداند. همچنین او بود که با وجود منکرانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر که خوی را به عنوان محل دفن شمس انکار می‌کردند، طی تحقیقاتی ثابت کرد همین مقبره کنونی در این شهر، مقبره شمس است.

**۹**  
موحد تاکنون شش بار در قالب کتاب به شمس پرداخته و اگر اینها را به سه کتابی که از مولانا تصحیح و منتشر کرده علاوه کنید، می‌شود ۹ کتاب. خب، حالا حق می‌دهید در معرفی استاد، ابتدا بنویسند مولوی و شمس پژوه؟

حالا حق می‌دهید در معرفی استاد، ابتدا بنویسند مولوی و شمس پژوه؟

**آقای موحد چطور نیم قرن رابطه‌ای آرام با يك ناشر داشتید؟**

بین نویسنده‌های ایرانی کمتر کسی را می‌توان سراغ کرد که طی بازتزیفی حرفه‌ای از رابطه ناشر و مولف، توانسته باشد سال‌ها با آرامش و به دور از حاشیه با يك دفتر انتشاراتی همکاری کند. به نویسنده‌های خارجی نگاه نکنید؛ آنجا روالی حرفه‌ای مبنی بر این برقرار است که ناشران برخی نویسنده‌ها را به نوعی استخدام می‌کنند و آنان سال‌ها مثل يك کارمند برای آن دفتر انتشاراتی می‌نویسند، اما در کشور ما که چنین روالی برقرار نیست، قابل ستایش است که محمدعلی موحد توانسته نیم قرن کتاب‌هایش را با انتشارات خوارزمی منتشر کند و این‌گونه دوگانه هویت برند نزد ناشر/مولف را برای ما معنا کند.

فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران

است، پیش از آغاز بخش اصلی کنسرت ضمن قدردانی از بهروزی‌نیا در دعوت از کودکان کار برای تماشای اولین کنسرت گروه بربرطیان توضیح داد گروهش راهشت سال پیش با کودکان بدسرپرست شکل داده و کودکان کار تبدیل به هنرمندانی شده‌اند که می‌توانند معرف خوبی برای موسیقی باشند.

فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران

**چند نکته درباره کارنامه شگفت‌انگیز محمدعلی موحد، پژوهشگر ۹۵ ساله‌ای که هنوز مثل جوانی کار می‌کند**

ح. همیشه از خودم پرسیده‌ام آدم اگر محمدعلی موحد باشد دیگر چه می‌خواهد؟ و پس از این به این فکر کرده‌ام که خود حضرت استاد با چنین پرسشی نزد خود چگونه تعیین تکلیف کرده است. به عبارت دیگر اگر او خود چنین پرسشی را مطرح کند، چه پاسخی از ضمیر خود دریافت خواهد کرد؟ به نظر می‌رسد گمانه‌زنی در رابطه با پاسخ استاد، کار دشواری نباشد؛ اگر برای ما منتهای میراث گرانسنگ فرهنگی در خلال کارنامه‌اوست که معنا می‌شود و چنین آرزویی را در سر می‌پروریم، برای موحد مطلقاً چنین گزاره مطلق، مسلط نبوده است که اگر بود، با چند تالیف و ترجمه اولیه که او را بر سر زبان‌ها انداخت، بارش را می‌بست و به کسوت استادی‌اش می‌باهات می‌کرد و در ۹۴ سالگی مثل پژوهشگران جوان از مثنوی مولانا فیش برنمی‌داشت برای تصحیح بزرگش. اما او هیچ‌گاه در ۷۰ سال کار تحقیقاتی و پژوهشی‌اش، احساس نکرد دیگر کافی است و این رشک برانگیز است. این، شگفت‌انگیز است. حالا را نگاه نکنید که بالاخره بعد از ۹۰ سالگی، قدر استاد را می‌دانند و لب به ستایشش گشوده‌اند؛ او سال‌ها در سایه کار کرد و عنوانی که به در سایگی او می‌توان داد جز ایشان و فداکاری چه می‌تواند باشد؟ یادم هست روزی بهروز ثروتیان، نظامی‌پژوه در بستر بیماری به من گفت شعرت را بنویس و دور ویر کار تحقیق نچرخ. او آن روز در صورت يك جوان ادبیات‌دوست، خم پیشانی پیرمردی را رصد می‌کرد که خودش بود. می‌گفت برای خودت کار خلاقه بکن، تحقیق جز ایشان در حق دیگران نیست. مجموعه‌ای که چند سال پیش، از شعرهای محمدعلی موحد در آمد من را یاد حرف ثروتیان انداخت؛ پیرومرد پس از عمری ایشان آمده بود متواضعانه بگوید دستی هم به نوشتن شعر داشته است. ای به فدای خم پیشانی شما. شمایی که امروز عصر به دانشگاه تهران می‌روید تا در چندمین بزرگداشتی که برایتان تدارك دیده‌اند، شرکت کنید. دیروز هم نوشتیم که صد بار هم در چنین آیین‌هایی بزرگتان بدارند کم است. به همین بهانه در این گزارش، به حفره‌هایی از کارنامه شگفتتان سرک کشیده و با برخی حفره‌هایش احوال‌پرسی کرده‌ایم؛ کارنامه‌تان که سخت می‌شود باور کرد برای «يك» زندگی است، برای فقط «يك» عمر است و جسارت نباشد، حتی نمی‌شود باور کرد کار «يك» آدم است. کار شما فرانسائی است. مگر می‌شود در همه این حوزه‌هایی که شما ذهن فرسوده‌اید، چنین وارد شد و سربلند بیرون آمد؟ حالا هم، پایان این کارنامه باز است؛ کسی چه می‌داند شمایی که تا همین سال گذشته کتاب منتشر کرده‌اید، حالا لابد در خانه‌تان آرام و قرار ندارید و مثل يك دانشجوی جوان ادبیات، فیش‌های کتاب‌تازه‌تان را برمی‌دارید.

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

حالا شمایی که این تیتیر را می‌خوانید لطفا نگاه عاقل‌اندر سفیه نکنید به ما. الان

که برای خودمان اهل فضلی هستیم [خیر سرمان]، نوجوانی‌مان را می‌گوییم! شما هم لطفا دست پیش نگیرید و نگویید از همان نطفگی می‌دانستید اینها دو نفرند. اصلاً تقصیر خود جلال‌الدین محمد بلخی بود که اسم رفیقش را گذاشت روی مهم‌ترین کتابش یعنی «دیوان شمس» و ما هم فکر کردیم شمس، همان مولانا ست. دروغ چرا؟ اعتراف کنید شما هم ابتدا و پیش از این‌که شیفته ادبیات شوید، مثل ما فکر می‌کردید. اعتراف کنید و ما را در این برزخی که صادقانه و جسورانه [!] برای خود ساخته‌ایم تنها نگذارید.

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

**آقای موحد شرمنده، ما فکر می‌کردیم شمس همان مولانا ست!**

فرماندهای نیروهای امنیتی در تهران